هو العلیم

بحث در مفهوم مرگ جاهلى‌

حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

امام شناسی، جلد 3

بسم اللَه الرحمن الرحیم

این همان جاهلیتى است كه در روایات متواتره از رسول خدا صلّى اللَه علیه و آله و سلّم وارد شده است كه:

مَنْ ماتَ وَ لَمْ یعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ، ماتَ میتَةً جاهلیة. این روایت از نقطه نظر مُفاد و دلالت بسیار جاى دقّت و تحقیق است.

[اولاً] باید دید مردن جاهلى یعنى چه، و مردم جاهلیت در چه‌ درجه از بدبختى و زبونى بوده‌اند كه شخصى كه بدون امام بمیرد مانند آنان جان سپرده است؛ گرچه فعلاً از قرآن و سنّت پیغمبر اكرم تبعیت مى‌كند، ولى در عین حال چون امام را مربّى خود نمى‌داند، و احكام اسلام را طبق سلیقه و تشخیص خود به جاى مى‌آورد همانند مردمان جاهلیت است. اهل جاهلیت، با ملت اسلام از نقطه نظر شقاوت و سعادت در دو قطب مختلف و متباعد از یكدیگر قرار دارند. تمام نكبت‌ها و زشتى‌ها و رذائل اخلاقى و مفاسد اجتماعى و كژ روى‌هاى عقیدتى در آنها موجود بود: آدم‌كشى، قربانى كردن طفل و جوان خود را در برابر بت، زیر خاك نمودن دختر زنده بى‌گناه، شرب خمر، دزدى و قطع طریق، قمار، و رِبابه حدّ اعلى و مضاعف، زنا و هتك نوامیس، شرك و بت‌پرستى عمیق و سایر مفاسد روحى، قساوت دل، ماده پرستى، فقدان حمیت و انصاف.

امّا در تربیت اسلامى رحم و مروّت، صفا و وفا، ایثار و اغماض، حیا و عفّت، خدا شناسى و عبودیت، معاملات از روى تراضى، حفظ حقوق فردى و اجتماعى، فداكارى براى هدایت كفّار و مشركین، یتیم نوازى و احسان به فقرا و مستمندان، روشنى دل، حصول یقین، انشراح صدر، و تجلّى انوار ملكوتیه الهیه در قلب، به طورى كه این ملّت را ملّت علم و آن را ملّت جهل، این را نور، و آن را ظلمت، این را ترّقى و تكامل، آن را جمود و نقصان، این را طیران و پرش، آن را توقّف و تقید مى‌توان شمرد. و همه آن رذائل براى آن ملت بخت برگشته از ناحیه جهل آنان، و این همه فضائل و ملكات براى ملّت اسلام به علّت علم و سعه نور در وجود و روح آنان بوده است. و لذا آن زمان را قرآن مجید به زمان جاهلیت نام‌گذارى نموده است، و این زمان را اسلام.

مسلمانان در اثر مواجهه با پیامبر اكرم و تعلیمات آن حضرت در قطب مثبت آمدند، اهل جاهلیت به علّت فقدان راهنما و قطع رابطه با هدایت الهى در آن قطب منفى قرار گرفتند. لذا عنوان جهل به جاى بزرگترین سبّ و لعن و دشنام و اظهار تنفّر و انضجارى است كه قرآن مجید بر آنها روا مى‌دارد، و عنوان جاهلیت را كه معرِّف و نام فامیلى در شناسنامه آنان قرار داده است، حاكى از آنكه تمام این مفاسد ناشى از جهل بوده، و جهل بزرگترین گناه نابخشودنى آنان است. و در جایى كه عنوان جهل و جاهلیت را ذكر مى‌كند دیگر محتاج به ذكر هیچ عیب دگر نیست، و این عنوان خود به تنهایى جامع تمام آن عناوین زشت مى‌باشد، و آنجایى كه تا حدّ نهایى مى‌خواهد از كارى یا عقیده‌اى انتقاد كند آن را كار یا عقیده جاهلى مى‌شمارد.

﴿أفَحُكْمَ الجاهِلِية يبْغُونَ﴾. [[1]](#footnote-1)

«آیا این مردم حكم جاهلیت را جستجو مى‌كنند».

﴿يظُنُّونَ بِاللَه غَيرَ الحَقِّ ظَنَّ الجاهِلِية﴾.[[2]](#footnote-2)

«گمان مى‌برند به خدا گمان باطل مانند گمان مردم جاهلیت».

﴿إذْ جَعَلَ الَّذينَ كَفَرُوا فى قُلُوبِهِمُ الحَمِية حَمِية الجاهِلِية﴾.[[3]](#footnote-3)

«در آن زمانى كه كفّار در دل خود عصبیت جاهلیت را راه دادند و از آن حمیت پیروى كردند».

﴿قُلْ أفَغَيرَ اللَه تَأْمُرُونّى اعْبُدُ ايهَا الجاهِلُونَ﴾. [[4]](#footnote-4)

«اى پیغمبر به این مردم مشرك بگو: آیا شما مرا امر مى‌كنید كه غیر از خدا را پرستش كنم؟ اى مردمان جاهل».

﴿قال أعوذ باللَه أن أكون من الجاهلين﴾. [[5]](#footnote-5)

حضرت موسى در جواب قوم خود كه گفتند: آیا ما را به سخریه و استهزاء گرفتى؟ در پاسخ گفت:

«من پناه مى‌برم به خدا كه از گروه جهّال بوده باشم».

اگر شخصى در ملّت اسلام كارهایش طبق سلیقه و خواهشهاى خود باشد و از تبعیت امام زنده سرپیچى كند، چه تفاوتى دارد با مردم اهل جاهلیت؟ آنها خودسر و خود رأى بودند این نیز خودسر و خود رأى است، آن به شكلى خاص و این نیز به صورت و شكلى مخصوص. اگر ربط واقعى با امام نباشد چه تفاوت بین آن صورت و این صورت؟ چون حقیقت عدم ربط، كه ظلمت هوا و میل نفسانى است در هر دو جا یكى است. كمال و عُلُوّى كه مسلمانان پیدا نمودند در اثر ربط با پیامبر بود، اگر پس از پیامبر این رابط كه به صورت ربط با امام است از بین برود همان حقیقت جاهلیت است كه بدین صورت جلوه كرده است، لذا شخص بدون امام در زندگى و مرگ، زندگى و مرگ مردمان جاهل را دارا خواهد بود. امام است كه انسان را در اثر تعلیم و تربیت خارجى و در اثر اشراقات انوار ملكوتى باطنى زنده مى‌كند و دل تاریك را با مبدأ نور و روشنایى ربط مى‌دهد و سیراب مى‌كند.

از كتاب «كنز الفوائد» كراجكى روایت شده است با اسناد متّصل خود از سَلَمة بن عطا از حضرت صادق علیه‌السّلام، قالَ: خَرَجَ الحُسَینُ بْنُ عَلِىّ علیهما السّلام ذاتَ یوْمٍ عَلى‌ اصْحابِهِ فَقالَ: الحَمْد لِلّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ الصَّلاة عَلى‌ مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ صلّى اللَه علیه و آله و سلّم. یا ایهَا النّاسُ انَّ اللَه- وَ اللَه- ما خَلَقَ العِبادَ إلاّ لِیعْرِفوُهُ، فَاذا عَرَفُوُه عَبَدُوهُ، فَاذا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبادَتِهِ عَنْ عِبادَة مَنْ سِواهُ. فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: بِابى انْتَ وَ امِّى یا ابْنَ رَسُولِ اللَه ما مَعْرِفَة اللَه؟ قالَ: مَعْرِفَة اهْلِ كُلِّ زَمانٍ امامَهُمُ الَّذى یجِبُ عَلَیهِمْ طاعَتُهُ. [[6]](#footnote-6)

«حضرت فرمودند: روزى حضرت سید الشّهداء علیه‌السّلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبه مختصرى فرمودند، و پس از حمد خداوند جلّ و عزّ و درود بر محمّد رسول خدا فرمودند: اى مردم سوگند به خدا كه پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر براى آنكه او را بشناسند؛ پس در وقتى كه او را شناختند او را مى‌پرستند و به عبادت او بر مى‌خیزند، و زمانى كه او را پرستش نمودند بى‌نیاز مى‌شوند با عبادت او، از پرستش و عبادت هر كسى غیر از خدا. مردى گفت: پدر و مادرم فدایت باد اى فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمود: معرفت و شناسایى اهل هر زمانى امامشان را كه واجب است در آن زمان از او اطاعت كنند».

ملاحظه مى‌شود كه در اینجا حضرت معرفت خدا را عین معرفت امام شمرده است چون راه منحصر براى معرفت خدا معرفت امام است. چون اوّلاً تعلیم و تربیت و اخذ احكام دین توسّط امام صورت مى‌گیرد؛ و ثانیاً امام اسم اعظم خداست و معرفت آنها به نورانیت عین معرفت خداست؛ بنابراین معرفت امام و معرفت خدا از هم جدا نبوده و قابل تفكیك نیستند.

و بر همین اساس از «قرب الاسناد» حِمْیرى از ابن عیسى از بزنطى از حضرت رضا علیه السّلام روایتى است:

قالَ: قالَ أبُوجَعْفَرٍ علیه‌السَلام: مَنْ سَرَّهُ انْ لا یکونَ بَینَهُ وَ بَینَ اللَه حِجابٌ حَتّى ینْظُرَ الَى اللَه وَ ینْظُرَ اللَه الَیهِ فَلْیتَوالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ یتَبَّرأ مِنْ اعْدائِهِمْ وَ یأتَمَّ بِالإمامِ مِنْهُمْ، فَانَّهُ إذا کانَ کذلِک نَظَرَ اللَه الَیهِ وَ نَظَرَ الَى اللَه. [[7]](#footnote-7)

«حضرت فرمودند كه: حضرت امام محمد باقر علیه‌السّلام فرمودند: كسى كه خوشحال‌ مى‌شود و دوست دارد كه بین او و بین خدا هیچ حجابى نباشد به طورى كه او خدا را ببیند و خدا او را نظر كند، باید آل محمّد را دوست داشته و از دشمنان آنها بیزارى جوید و به امام آنها اقتداء نموده و پیروى نماید، در این صورت خدا به او نظر مى‌كند و او به مقام ملاقات و دیدار خدا مى‌رسد».

از این روایت استفاده مى‌شود كه اصلاً مقام لقاء خدا بدون تبعیت از امام صورت نخواهد گرفت و عاشقان و سوختگان بارگاه عزّش تا سر تسلیم در حرم امامش نسپرند به عزّ وصول و مقام دیدار نائل نخواهند شد. لذا مى‌بینیم كه بسیارى از سالكین و عاشقین كه در بدو سلوك از عالم تشیع محروم بوده‌اند چون داراى نیت صادقه بوده و بدون عناد و لجاج سلوك كرده‌اند در عاقبت امر مطلب بر آنها مكشوف شده است، آنها مقام ولایت را اعتراف و از شیعیان پاك گشته‌اند، و اگرچه در زمان تقیه مى‌زیسته‌اند، ولى از كلمات و اشارات، بلكه بعض از تصریحات آنها ارشادشان به مقام حقّ مشهود است.

[ثانیاً] جهت دیگر از بحث در روایت وارده از رسول خدا آنكه: انسان باید معرفت به امام زنده و ظاهر پیدا كند تا به مرگ جاهلى نمرده باشد. امام زنده، معلّم و دستگیر و صاحب ولایت مطلقه فعلیه، و قادر بر افاضه انوار ملكوتى در دل مؤمن، و مُسَیطر بر عالم مُلك است، و پیروى از دستورات و سنن رسول اكرم تنها، یا امامانى كه بدرود حیات گفته‌اند بدون اتكّاء و تعلّم و تربیت از امام زنده مفید و مثمر ثمر نخواهد بود، و الاّ چه نیاز به پیغمبر اكرم باشد در صورتى كه حضرت ابراهیم علیه‌السّلام كه از دنیا رفته و صاحب شریعت بوده ممكن است از دستورات او پیروى نمود؟! و بعد از رسول اللَه دیگرچه نیازى به امام زنده مولى الموحّدین امیرالمؤمنین علیه افضل الصّلاة و السّلام باشد؟! مگر آن مرد نگفت: كَفانا کتابُ اللَه «كتاب خدا براى ما كافى است» ما به آن عمل مى‌كنیم و نیازى به امام نداریم. این سخن از درجه اعتبار نزد اهل فنّ ساقط است. متابعت از دستورات پیمبر یا امامى كه مرده است پیروى از خواسته‌هاى نفس و امیال شخصى است كه آنها را پسندیده و به هر طور كه نفسش بخواهد تفسیر و تأویل مى‌كند و سپس بدان عمل مى‌نماید، ولى متابعت از امام زنده حقیقتاً تبعیت از حقّ است. و علاوه ولایت و قدرت روحى در امام زنده است، و لذا بازگشت تمام استشفاعات و توسّلات از صاحبان یقین از اولیاء خدا و ائمّه‌ طاهرین علیهم‌السّلام به استشفاع و توسّل از امام حىّ و زنده خواهد شد.

بنابراین افرادى كه در غیبت امام زندگى مى‌كنند از اكثر فضائل و فواضل بدون تردید محروم‌اند و براى آنكه از موت جاهلى رهایى یابند باید مقدّمات ظهور را فراهم كنند و با عمل به دستورات قرآن و مجاهده در راه خدا و ائتلاف دلها زمینه را براى ظهورش آماده نمایند، چون علّت غیبت، نقص و فتور در مردم است و عدم استعداد آنان، نه نقص در آن حضرت. اگر این نقص رو به كاهش رود و دلها كم كم قوّت گیرد و تعلیمات قرآنى صحیحاً بر دلها بنشیند ظهور آن حضرت حتمى خواهد شد. كما آنكه در نامه‌اى كه آن حضرت به شیخ مفید رضوان اللَه علیه نوشته‌اند متذكّر این حقیقت مى‌گردند كه:

وَ لَوْ أنَّ اشْیاعَنا- وَفَّقّهُمُ اللَه لِطاعَتِهِ- عَلَى اجْتِماعِ مِنَ القُلُوبِ فِى الوَفاءِ بِالعَهْدِ عَلَیهِمْ لَما تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الیمْنُ بِلِقائِنا. [[8]](#footnote-8)

«اگر شیعیان و پیروان ما- كه خداوند توفیق دهد آنها را به اطاعت خود- بر اتّحاد آراء و افكار به وفاى عهدى كه با آنان شده است یك‌دله اتّفاق كنند، هر آینه یمن تشّرف آنها به دیدار و ملاقات ما به تأخیر نمى‌افتاد».

بنابراین معلوم مى‌شود علّت عدم ظهور، افتراق آراء و عدم اتّحاد دلهاست بر وفاى به عهدى كه با آنان شده است؛ و این تقصیرى است بزرگ از شیعیان بلكه از جمیع امّت. و تمام محرومیت‌ها از فقدان انصاف و گسترش ظلم و بیداد و شرك و اعتساف با تمام مظاهر زشت و ناپسندش، همه و همه معلول این فتور و سستى و بالنّتیجه غیبت آن حضرت است.

و روایت وارده از رسول خدا به جابر بن عبداللَه انصارى كه شیعیان در زمان غیبت از آن حضرت بهره‌مند مى‌شوند مانند كسى كه از آفتاب در زیر ابر بهره‌مند شود منافات با این معنى ندارد، چون البتّه وجود آن حضرت با آن نفس زكیه و دل واسع و ولایت تكوینیه موجود است، چه غائب چه ظاهر، غایة الامر در زمان غیبت، آن نور دستگیرى ظاهرى نمى‌كند، و مردم در تحت تعلیم و تربیت و ارشاد و سیر تكاملى واقع نمى‌شوند و این مایه تأسّفى است بس بزرگ. تفاوت بسیارى است در میان آنكه خورشید طلوع كند درختان را سر سبز، و به زمین نور و حرارت بیشترى دهد، امراض و میكروبها را بكشد، صحت و سلامت را به جاى آن بیاورد و بواطن اشیاء را ظهور دهد، و میان آنكه خورشید در پس ابر باشد، آسمان مه‌آلوده، و میكروب‌هاى زكام و غیر آن همیشه مردم را مریض بنمایند. آرى مردم در زمان غیبت بهره‌مند مى‌شوند و در زمان ظهور هم بهره‌مند مى‌شوند ولى این كجا و آن كجا؟! گرچه در زمان غیبت هم بعضى از افراد با همّت، با اراده‌اى استوار و عزمى راسخ و نیتى متین پاى در مقام عمل نهاده تا به حدّى كه در اثر صفاى دل و طهارت روح به شرف معرفت آن حضرت فائز مى‌گردند. و البتّه این ظهورى است شخصى براى آنها، مانند كسى كه در آسمان مه‌آلود و ابرى بر هواپیما سوار و از ابرها تجاوز كند و خود را به آفتاب برساند. لذا در زمان غیبت هم راه و سیر تكاملى براى دل‌باختگان حریم مقدّسش مسدود نیست و آن كه به مقام معرفت رسیده و آن وجود را به حقیقت ولایت و نورانیت درك نموده براى او ظهور و غیبت چه تفاوت دارد! از بزرگى سؤال كردند چه موقع انسان به شرف حضور آن حضرت مشّرف مى‌گردد؟ در پاسخ گفت: وقتى كه غیبت و ظهورش براى انسان تفاوتى نكند. از بزرگى دیگر نیز سؤال كردند: آیا شما خدمت امام زمان رسیده‌اید؟ در جواب گفت: كور است آن چشمى كه صبح از خواب بیدار شود و در اوّل وهله نظرش بر آن حضرت نیفتد. [[9]](#footnote-9)

1. سوره مائده (٥) آیه ٥٠. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره آل عمران (٣) آیه ١٥٤. [↑](#footnote-ref-2)
3. ـ سوره فتح (٤٨) آیه ٢٦. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره زمر (٣٩) آیه ٦٤. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره بقره (٢) آیه ٦٧. [↑](#footnote-ref-5)
6. بحار الانوار، ج ٧، ص ١٨. [↑](#footnote-ref-6)
7. بحار الانوار، ج ٧، ص ١٧ [↑](#footnote-ref-7)
8. احتجاج شیخ طبرسى، ج ٢، ص ٣٢٥. [↑](#footnote-ref-8)
9. امام شناسى، ج ‌٣، ص ٢٨. [↑](#footnote-ref-9)